

# هژمونی تصویرسازی و جهانی کردن

## مقدمه

انسان در سرآغاز جدایی از موجودات انسان‌ریخت (Homonoid)، برای انتقال مقصود خود و برقراری ارتباط با دیگران در ابتدا با ایما و اشاره و خارج ساختن اصواتی گنگ منظور خود را انتقال می‌داد. اما پس از آن که سخن گفتن را شروع کرد، چند هزار سال طول کشید تا بتواند با تقلید از شکل موجودات پیرامون خود و ترسیم و نقاشی اشکال آنها خط تصویری را به وجود آورد. از آن پس می‌بایست چند هزار سال دیگر بگذرد تا نخستین خطوط هجایی جانشین خطوط اندیشه نگار (Ideograph) و هیروگلیف تصویری شود.

انسان با نقاشی کردن اشیاء و حیوانات و سپس ترسیم روابط آنها به صورت‌های نمادین، آسان‌ترین روش را پیش از خط هجایی برای بیان منظور خویش ابداع کرد. فهم و درک نیز در مراحل ساده و اولیه‌اش چندان مشکل نبود زیرا نیازی به فعالیت پیچیده ذهنی نداشت. از این رو آموزش آن هنوز همانند خطوط هجایی دشوار نبود و در عین حال امکانات نسبتاً ساده‌ای نیاز داشت تا بر روی خاک یا گل یا سنگ و درخت چیزی ترسیم شود. بشر به مدت چند هزار سال تا پیش از خطوط هجایی با استفاده از نشانه‌های تصویری منظور خویش را با یکدیگر مبادله می‌کرد. از این رو، زبان فراموش شده‌ی بشر اولیه همان زبان بدن و اشارات و انتقال آنها به یاری تصاویر بود.

خط تصویری امکان انتقال مفاهیم ذهنی، احساسی و اندیشه‌ها و اصولاً مفاهیم پیچیده را نداشت در حالی که قابلیت‌های ذهنی انسان بسیار فراتر از درک معانی ظاهری و صوری اشیاء و موجودات هستی است. پس بشر کوششی مستمر و مداوم را به کاربرد تا تبادل احساس و اندیشه در قالب خط تصویری به یاری نشانه‌ها و رموز و علاماتی که به طور شگفت‌انگیزی بدون آنکه شباهتی با مدلول خود داشته باشند، امکان‌پذیر گردد. به این ترتیب، نقوش خط تصویری حامل معانی و مفاهیم نه تنها

عینی بلکه مجرد و انتزاعی نیز بشود.

دگرگونی ارتباطی میان انسان‌ها از نشانه‌ها و تصاویر تقلیدی در خط تصویری به واژگان قراردادی و خط هجایی نشانگر، تحول ذهن انسان بود که رخ داد؛ یعنی ذهن انسان از موضع منفعل در مقابل دریافته‌های حسی در خط تصویری به وضعیت پردازشگر و بازسازی کننده خلاق و فعال در خط هجایی تغییر جایگاه یافت.

این اتفاق بسیار پیچیده و مهم بود زیرا می‌بایستی تحولی اساسی در کارکرد ذهن انسان رخ می‌داد و آن توانایی تبدیل نشانه‌ها به معنا و مفهوم‌سازی ذهنی بود که برای هر انسان جدیدی آموزش‌های خاص می‌طلبید، آموزش‌هایی که متنی بر هزاران سال تجربه و دانش نیاکان بود. ذهن انسان که در بدو امر تنها با دیدن پرنده و باغ و بعد با مشاهده شکل و نقش آن می‌توانست پرنده و باغ را به یاد بیاورد، اکنون باید چنان ورزیده و آموزش دیده می‌شد که تنها با دیدن یک علامت قراردادی که دیگر هیچ شباهتی با پرنده و باغ نداشت، بلافاصله تصویر آنها را در ذهن خود بسازد و معنای‌شان را درک کند؛ و این دگرگونی از خط تصویری به خط الفبایی به معنای تحول اساسی در توانایی‌های ذهن انسان بود.

## غلبه فرهنگ تصویری بر فرهنگ نوشتاری

امروزه این سازوکار ذهنی برای ما بسیار ساده بنظر می‌رسد، اما محصول هزاران سال ممارست و مداومت و تحول شگفت‌انگیز در فرآیند ذهن انسان بوده است که اکنون قادریم حتی عطر و طعم گل‌ها و گیاهان و غذاها را با استفاده از واژگان برای یکدیگر توصیف کنیم و چنان آن را درک کنیم که گویی فی‌الحال رایحه‌ای را می‌بویم و یا طعم غذایی بزاق دهانمان را برای چشیدن غذا تحرک می‌کند. توانایی آموزش این از طریق مراکز آموزشی و همچنین ورزش ذهنی از طریق فراگیری مهارت‌های لازم برای درک معنای واژگان تا پیش از اختراع چاپ در انحصار خواص بود و



فراگیری آن هزینه و صرف وقت قابل توجهی را می‌طلبید که از عهده عوام خارج بود.

تمایل ذاتی بشر به گسترش ارتباط با دیگران موجب شد تا طی چند قرن اخیر با استفاده از امکاناتی که چاپ متون فراهم کرده است، توسعه‌ی آموزش زبان و ادبیات دامن زده شود و طبقه متوسط فرهنگی از دل توده‌های عامی سربرآورد. به این ترتیب، اطلاعات علمی و جهان‌بینی نخبگان در نتیجه گسترش چاپ و نیز پیدایی طبقه متوسط، به میان عوام رسوخ کرده و عصر بیداری و روشنگری پدیدار شود که به انقلاب علم و صنعت و دگرگونی‌های وسیع فرهنگی - اجتماعی و در یک کلام به مدرنیته تبدیل گردد.

عصر مدرنیته بدون شک حاصل اوج تحول زبان مکتوب بوده است که سنت‌شکنی و گردنکشی فرد فرد انسان‌ها را میسر ساخته و جوامع بشری را وارد دوره‌ای از اختراعات و اکتشافات متوالی، به خصوص ارتباطاتی کرده است که به شکوفایی و اوج‌گیری تکنولوژی منجر گردیده و عصر توسعه‌ی

توانایی‌های انسان در قالب ابزاری ویژه به نام دوربین ظاهر شده است که در ابتدا به شکل دوربین عکاسی (اواسط قرن ۱۹) و بالاخره دوربین فیلمبرداری (اواخر قرن ۱۹) درآمده است.

به‌نظر می‌رسد دوربین مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اختراع تکنولوژیک بشر بوده است و حضور آن را باید به منزله آغاز عصر جدیدی در تاریخ انسان دانست زیرا ناگهان مرحله نوینی از خط تصویری را مجدداً ظاهر ساخته است که با قدرت فوق بشری خود چشم‌انداز و ارتباطات سراسر عالم را در برابر جهانیان درنور دیده است. تماشای این چشم‌انداز و برقراری ارتباط و همچنین دستیابی به اطلاعات از طریق دوربین به هیچ آموزش و ورزش ذهنی نیاز ندارد و بسیار جذاب، جهان شمول، سریع، سهل‌الوصول و تقریباً بدون زحمت و هزینه است. از این رو، زبان مکتوب و نشانه‌های پرمهر و راز آن به عقب رانده شده است، به طوری که امروزه تقریباً دیگر کسی کتاب نمی‌خواند.

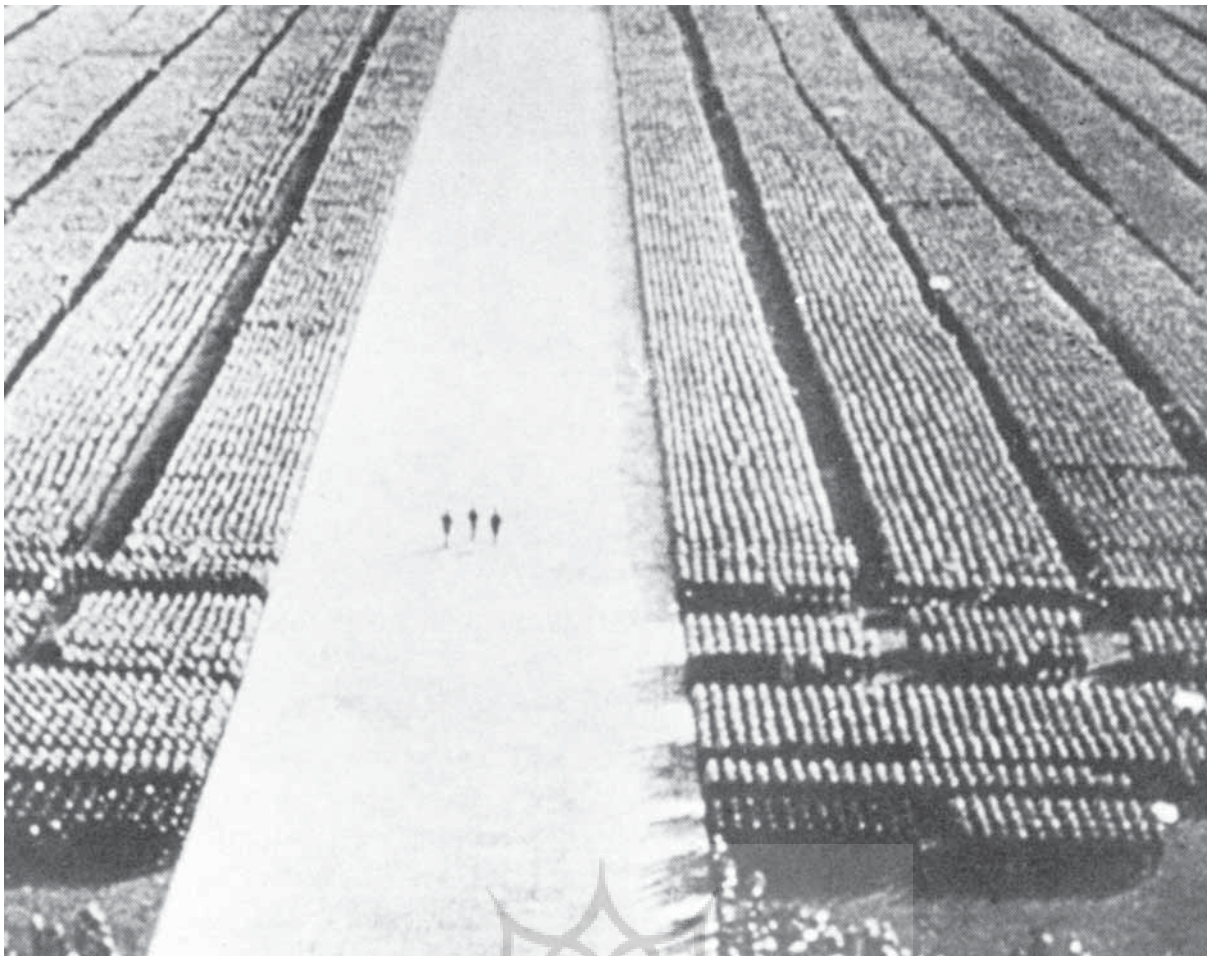
گرایش اصلی توده مردم برای ارتباط با جهان از طریق تصویر به دلیل تسهیلات و رهایی از هر گونه دغدغه و فعالیت ذهنی، به سوی دوربین منعطف شده است و از زبان و لغات و متون مکتوب که مستلزم تحمل سختی‌ها برای فراگرفتن آنها است فاصله گرفته است.

بدین ترتیب ذهن عامه انسان‌ها از نقش پردازشگر خلاق و سازنده تصاویر ذهنی شخصی از طریق خواندن یا شنیدن واژگان یا کلام به تماشای سادگی و مجذوب و منفعل و مسحور جادوی تصاویر کاهش یافته است و گویی زبان فراموش شده‌ی بشر اولیه بار دیگر رایج گشته است.

### آسیب‌شناسی اجتماعی دوربین

نخستین صدمه‌ای که جوامع امروزی از حضور دوربین متحمل شده‌اند، در حوزه‌ی روابط مردان و زنان است. نگاه سنتی مردسالارانه به جهان که آمیزه‌ای از کنجکاو و برتری‌طلبی جنسیتی است، اکنون با رواج دوربین





پیروزی اراده (لنی ریفتشتال - ۱۹۳۶)

شده است و همه مخاطبان را به سوی نگریستن یکسان به جهان پیش می‌برند.

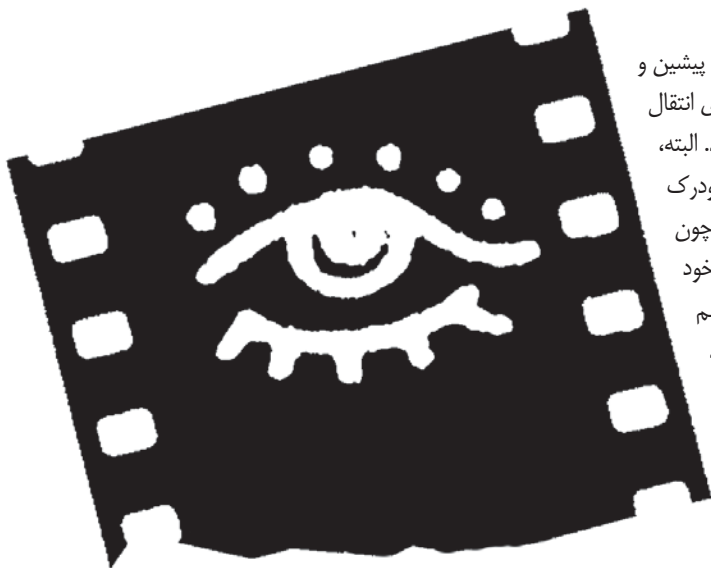
متأسفانه، باید چنین دوری بدبینانه‌ای را اظهار کرد که هر گونه کوششی را که برای کشف صحت و سقم علم و دانش و اطلاعاتی که از طریق دوربین به دست می‌آوریم، به دلیل ذات تصاویر سینمایی که ناپایدار است به سرعت به فراموشی سپرده می‌شود. در حالی که تصاویر شخصی که از خواندن واژگان در ذهنمان ایجاد می‌شود بسیار پایدار است اما آسان‌پسندی و سرعت تصاویر سینمایی به گونه‌ای است که ما از خواندن و مطالعه صرف‌نظر می‌کنیم.

در دستگاه عظیم تصویرسازی کنونی، در یک حرکت عظیم جهانی، ما همچون مشارکت در یک آیین مذهبی با یکدیگر هم صدا و مؤمن می‌شویم تا اموری را که به ما القا می‌کنند بدیهی و غیرقابل انکار بیانگاریم. ما دچار جهان‌بینی کاذب و دروغین شده‌ایم و روش جهانی کردن از طریق دوربین

به سوی نگاهی کاملاً شهوت‌آلود متمایل شده است. اکنون حتی زنان نیز از چشم مردانه‌ای که پشت دوربین قرار گرفته به خود می‌نگرند و به نمایش بیش از پیش آن جلوه‌هایی از خود که از دید دوربین زیبا و جذاب انگاشته می‌شوند، می‌پردازند.

آسیب بعدی آن است که دیگر مفهوم و معنای معیارهای اخلاقی و هویت‌های فرهنگی اقوام و ملل رنگ باخته است و در قالب ارزش‌های مطلق فرض شده است که در سینما خلاصه و استاندارد می‌شوند و سپس بر همه‌ی شئون اجتماعی از اقتصاد و سیاست تا هنر و صنعت سایه افکنده و پرده‌ری‌ها را رواج داده است. متأسفانه نگاه انسان امروز هرزه شده است و آن نگاه‌های پاک و عشق‌های آسمانی کاملاً از خاطره‌ها زدوده شده است. امروزه داستان‌های عشقی سینما ذهن منفعل شده تماشاگر را به دنبال خود می‌کشد و او را به هر سمتی که بخواهد می‌برد. اساساً اخلاق نیکو و تهذیب نفس در عرصه تصاویرهای فیلم و تلویزیون و بازی‌های رایانه‌ای و مجلات عامه‌پسند محو شده‌اند.

سینما ام‌التصاویر و صورت نوین زبان تصویر روزگاران پیشین و یا در تمامی رسانه‌های امروز است و همگان در تلاش برای انتقال مفاهیم ذهنی برخاسته از چنین شرایطی دست و پا می‌زند. البته، سینماگران اندیشمند کوشش می‌کنند تا قدرت تجسم و درک جهان‌بینی زاده سینما را برای امور انسانی فراهم سازند ولی چون غالباً خود به صورت ابزار جهانی کردن درآمده‌اند، در مسیر خود توفیقی نمی‌یابند و به ناچار اهتمام خود را در همان مرحله فهم اولیه‌ی تصویر مصرف می‌کنند. معمولاً فیلمسازانی که خود خواسته با جریان سرمایه‌داری همخوانی دارند، اطلاعاتی را که از جهان منتقل می‌کنند به روایت ارباب قدرت تحریف



بر ما تحمیل شده است. التوسر، جامعه‌شناس فقید فرانسوی، پیش‌تر از این فرآیند با تعبیری که از مبارزات طبقاتی داشت، با عنوان دستگاه (ap-paratus) القای ایدئولوژی نام برده بود.

در دوره‌ی پست مدرنیسم، فرهنگ‌ها و سنت‌های بومی از درون تهی شده‌اند و تشخصی که مدرنیته برای جهان‌بینی‌های جسورانه و هویت‌های فردی انسان‌ها به ارمغان آورده بود بی‌معنا جلوه می‌کند. جهان یکسانی که ذائقه یکسان و لباس و مسکن و فرهنگ یکسان دارد به صورت یک امپراطوری واحد درمی‌آید که سرکشی از سنن امپراطوری به منزله‌ی آنارشیزم است که مستوجب تنبیهی سخت و سرکوبی عبرت‌انگیز خواهد شد.

آیا انسان امروز به مدد دوربین، بیسوادتر و مظلوم‌تر از گذشته نشده است؟ آیا دوربین که در ابتدا به قول مک لوهان، بایستی ابزار تداوم توانایی چشم انسان باشد تا انتقال نگاه و پیام خاص به کارگرفته‌اش را انجام دهد، امروز به صورت ابزاری علیه هویت و تشخص فرد در مدرنیته ظهور نکرده است؟ به مدد توسعه تجهیزات و امکاناتی که دستگاه تصویرسازی جهانی از طریق سرمایه‌های ارباب قدرت به‌دست آورده‌اند هر گونه کوشش فردی و مستقلانه فیلمسازان اندیشمند به سرعت تبدیل به ابزار اعمال سلیقه و ترویج‌دهنده منافع قدرتمندان می‌شود؛ یعنی به صورت ابزاری برای یکسان‌سازی و عامل تک صدایی درمی‌آید.

اگر چه این مطالب به نظر تکراری می‌رسند ولی اهمیت آنها آنقدر گسترده است که باید از بی‌تفاوتی یا عدم تحرک جهانی در مقابل واقعه‌ای که در شرف تکوین و تکمیل است حیرت کرد. این سکوت آنقدر شگفت‌انگیز است که شبهه همصدایی سردمداران مدعی هویت‌های فرهنگی را نیز به ذهن متبادر می‌کند. شاید آنها از سر عبرتی که از دوران مدرنیته کسب کرده‌اند خدمت به هژمونی معاصر و سنت‌های جدید را به منزله جزئی از یک دستگاه باشکوه گشتالتی بر عزلت فردگرایی تحقیر شده‌ی مدرنیسم ترجیح می‌دهند.

آیا نباید اعتراض کرد حاکمیت مطلق سنت‌هایی که دست‌آورد و ثمره جهانی کردن به مدد دوربین بوده است ما را به دوره‌ی تاریکی قرون میانه‌ی مجددی منتهی خواهد کرد که در آن هیچ تغییر و تحولی از سوی فرهنگ‌های بومی و گرایش‌های باهویت مستقل انسانی رخ نمی‌دهد، مگر با هماهنگی با هژمونی غالب؟

آیا بدین ترتیب امپریالیسم نوین که رسوخ سرمایه‌داری در تمام ابعاد فرهنگ است و جای‌گزین امپریالیسم نظامی و اقتصادی سرمایه‌داری پیشین شده است، به ماهیت اصیل خود یعنی توتالیتراریزم محض برنمی‌گردد؟ آیا می‌توانیم امیدوار باشیم و باور کنیم که این فرآیند به زمین‌گیر شدن تاریک‌اندیشی سرمایه‌داری بیانجامد تا انقلاب مدرنیستی نوینی فرصت ظهور بیابد و فراگشت دیگری از سنت به تجدد محقق شود؟ آنچه امروز تحت عنوان جهانی شدن یا به عبارت بهتر جهانی کردن عالم در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی اعم از فرهنگی، اقتصادی، صنعتی، ورزشی، علمی و حتی هنری در شرف وقوع است، بدون به‌کارگیری قابلیت‌های تصویری و به‌خصوص دوربین یعنی گسترش دامنه با صره‌ی انسان تحقق

یافتنی نیست.

امروزه، تحت عنوان جهانی کردن، تمامی فرهنگ‌ها و آداب و رسوم و آیین‌ها و باورهای اقوام و ملل به توسط ارباب قدرت همچون تولیدات ماشینی در حال یکسان شدن هستند و خصوصیات فردی آنها روز به روز کمرنگ و کمرنگ‌تر و سپس به زودی محو می‌شود؛ فقط نمونه‌هایی از هویت ایشان همچون دیدنی‌ها و شگفتی‌های دوران بربریت در معرض



آلفرد هیچکاک (عکس از فیلیپ هاسمن)

تماشا و سیاحت‌های توریستی و موزه‌ای به‌جای می‌ماند تا به مدد دوربین و چشم‌چرانی‌ها از همه چیز اطلاع داشته باشند یا در واقع توهم اطلاع را پیدا کنند.

### راهی تازه

در این میان از آنچه بیان شد، دو رویکرد قابل تصور است. نخست، رویکردی است که در جهان تحت هژمونی عوام‌فریبان غالب شده است، یعنی بهره‌برداری از شرایط تکنولوژیک تصویرسازی برای عامی نگه‌داشتن توده مردم و ادامه تحمیق و بهره‌برداری مادی و معنوی حاصل از غفلت و خلسه آنان. دوم، رویکردی است مبتنی بر عبرت تاریخی از سیر تحول خط تصویری، توسعه و گسترش آن به صورت علائم و نشانه‌های خط‌القبایی است که به ظهور طبقه متوسط فرهنگی منتهی گردید تا بدین ترتیب به جای دیدن تصویر به خواندن نشانه‌ها و رازگشایی از آنها توفیق یابد که این البته مستلزم تمهیدات و تدابیر پیچیده و همت و حوصله فراوان است.

مگر نه این است که باصره ما فقط طیف محدوده و ناچیزی از جهان قابل رویت را می‌بیند، همچنانکه سامعه ما فقط طیف محدودی از اصوات را می‌شنود؟ بر همین اساس، ما محدوده بسیار کوچکی از رایحه‌ها، طعم‌ها و ملموسات را حس و درک می‌کنیم. ما از میان تمام محسوسات فقط آن قسمتی را که براساس تجارب یا آموزش و یا احساس‌هایمان توجه‌مان را جلب کرده باشد مورد دقت قرار داده و در زندگی خود دخالت می‌دهیم.

پس می‌توان تصور کرد که اعتبار شناخت ما از طریق برخورد سطحی حواس تا چه حد ناچیز و به تعبیر مولانا همانند داستان پیل در تاریکی است. جالب‌ترین بخش این است که شناخت رایج ما، شناختی است که مبتنی

بر فرهنگ بصری معاصر و با ابزار هنر و توسط هنرمندان و با ادعای روشنگری و اشاعه فرهنگ و تمدن توسعه یافته حاصل می‌شود؛ یعنی یک سیاه بازی تمام و کمال که هر گونه اعتراض افراد روشنفکر حقیقی را مردود جلوه می‌دهد و بلکه با قابلیت‌های ظاهری خود چنین ادعا می‌کند که هر روشنفکری که حرفی برای گفتن دارد یا هر هنرمندی که ادعای کرده باشد، به شرطی در این منظومه‌ی عظیم جایی برای اظهار وجود خواهد یافت که رضایت ارباب قدرت را تأمین کند.

البته برای رهایی از وضع موجود، در همین لایه‌های زیرین یعنی سطح درک تصویر نیز امکان رهایی وجود دارد. متأسفانه غفلت روشنفکران و هنرمندان صاحب اندیشه در این است که فکر می‌کنند چون توده مردم فقط با لایه‌های زیرین سروکار دارند، از این رو همواره عامی باقی خواهند ماند و خطاست روشنفکران همچنان این است که توده‌ها باید سطح درک و دانش خود را ارتقاء دهند تا بتوانند آثار آنان را درک کنند.

نتیجه‌ی این لجبازی روشنفکرانه از یک طرف و بی‌اعتنایی توده مردم از طرف دیگر آن است که فرصت طلایی برای بهره‌برداری هژمونیک سودجویانه‌ی نظام سرمایه‌داری جهانی را فراهم می‌سازد. استفاده ابزاری از این موقعیت یعنی باقی ماندن ارتباط مردم در حد سطح تصویر موجب ترویج سلیقه و ذائقه و نوع زندگی استاندارد سازان فرهنگی، یعنی توسعه امپراطور فرهنگی شده است. نمونه این شیوه نوین کشورگشایی که زیر عنوان جهانی کردن صورت می‌گیرد، در واقع به مطیع‌سازی فرهنگ‌ها و ملت‌های مستقل انجامیده است. در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دیدیم که هیچ قدرت نظامی و اقتصادی یا سیاسی جهانی قادر به مقابله با آن نبود و تنها از طریق هژمونی فرهنگی و آن هم به طور خاص با بهره گرفتن از رسانه‌ی سینما در قالب انواع فیلم و به یاری ماهواره‌ها چنین کار مهمی میسر شد.

این رخداد برای اثبات نقش ویژه‌ی تصویر کافیست، اما یادآوری می‌شود که جوانان و مردمی که در بلوک سوسیالیستی تحت نفوذ فرهنگی قرار گرفتند حتی به زبان انگلیسی آشنایی نداشتند. آنها از طریق برخورداری از سواد خواندن و نوشتن به درک و فهم مطالب مورد محاوره در فیلم‌ها و ویدئوها، کلیپ‌ها جذب فرهنگ آمریکایی نشدند بلکه تأثیر مستقیم و انحصاری تصویر و نحوه زندگی مطرح شده در آنها بود که عمیقاً بر ایشان نفوذ کرد.

می‌بینیم که کلام در مقایسه با تصویر برای عامه مردم تقریباً فاقد اهمیت است. ضرب‌المثل قدیمی فارسی که شنیدن کی بود مانند دیدن به خوبی در این باره گویاست. در حالی که برای خواص اجتماع، کلام و واژگان دارای قدرت گسترده‌ای جهت انتقال مفاهیم و معانی است که البته مستلزم مشارکت و فعالیت ذهن آموزش دیده و ورزیده و باسواد و تحصیل



جوزپه تورناتوره

کرده می‌باشد.

نقش کلام در جوار تصاویر در فیلم‌ها، برای عامه به‌خصوص چنان‌چه به معنی لغات یا زبان بیگانه آشنا نباشند تا حد افکت صوتی کاهش می‌یابد. دیده‌ایم و شنیده‌ایم که برخی جملات تبادل شده در فیلم‌ها و یا ویدئوکلیپ‌ها به صورت طوطی‌وار توسط نوجوانان و جوانان تکرار می‌شود بدون آنکه معنای آن را بفهمند که البته گاه معانی رکیکی نیز دارند.

نمی‌توان برای مقابله با این جریان غالب راه‌حل معجزه‌آسایی را پیشنهاد کرد، یا باید آن را امری محتوم شمرد و هر گونه تلاشی را برای رویارویی با آن مذبحخانه و بی‌حاصل تلقی کرد یا آن که با اتکاء به آزاد و خلاق دانستن انسان به عنوان موجودی استثنایی کوشید که نوآورانه تحولی تازه را رقم زد.

الگوهای حفظ هویت ملی و سنن

فرهنگی ژاپنی و چین که مورد توجه اغلب دولتمردان فرهنگی ما قرار گرفته‌اند، به ما توصیه می‌کند که نه تنها نباید در جهت خلاف جریان این رود خروشان شنا کرد بلکه باید بسیار سریع‌تر از آن و در همان سمتی که به پیش می‌رود با آن همراه شد تا با جبران عقب‌ماندگی تاریخی و در موقعیت‌شناسی فرهنگ مناسب بتوان رفته رفته هدایت سیلاب را به دست گرفت و به عبارت دیگر باید چالش‌های را به فرصت‌ها تبدیل کرد.

ولی شاید هم بتوان به جای قرنطینه‌های عبث و بی‌حاصل به واکسیناسیون فرهنگی روی آورد و در کنار جاری بودن سیل خروشان صدها و هزاران فیلم و کانال‌های ماهواره‌ای به توده‌های آموخت که چگونه می‌توان به جای تماشاگر و بیننده‌ی منفعل و مقلد بودن به خواندن تصاویر مبادرت کند و تنها با دیدن، آنها را مصرف نکند بلکه با خواندن تصاویر به رمز و راز لایه‌های زیرین آنها دست یابد و از سرهوشیاری و نه رخوت فیلم‌ها را انتخاب کند.

قطعا امیدواری در ذات انسان نهاده شده است پس می‌توان انتظار کشید و چشم به راه رهایی بود، پدیده‌های عصر حاضر و تکنولوژی معاصر آن‌چنان سرعت دارد که محتمل است در پایان سریع این شبه قرون وسطای فرهنگی، زبان هیروگلیف معاصر یعنی همین زبان تصویر و قابلیت‌های دوربین و سینما با سرعت ذاتی خود به سوی تحول و تبدیل شدن به یک زبان تمام و کمال که ضرورتاً دال و مدلول‌ها به مناسبت تشابهشان به یکدیگر به کار نروند حرکت کند و توانایی تازه‌ای برای انتقال مفاهیم پیچیده‌تر و جلب مشارکت و فعالیت پیشرفته‌تر ذهن انسانی را به همراه داشته باشد. آن‌گاه مردمانی که از درک و همراهی و تأمل بیشتری برخوردار باشند راه تازه‌ای برای استفاده از وسایل نوین ارتباطی که هم‌زمان شنیداری و دیداری و نوشتاری است خواهند یافت و به سلطه‌ی بی‌چون و چرایی تصویر و تصویرسازان خاتمه خواهند بخشید.